

22-05-2011

محمد عالم افتخار

(بخش 8) یاد داشت هایی از یک سفر

## بشر باید (دوران کودکی) بهتری داشته باشد !

درین هفته دوستانی این خبر را با من شریک ساختند که : استیون هاوکینگ، فیزیکدان و فضا شناس پیشقدم بریتانیایی در یک مصاحبه اختصاصی با روزنامه گاردین، دیدگاه های خود را در مورد مرگ ، دلایل وجود انسان و تصادفی بودن موجودیت هستی و بشر تشریح کرده است.

استیون هاوکینگ، از سن ۲۱ ساله گی به بیماری شدید فلج اعصاب مبتلا شد. وی برای دوره ای تحت تاثیر این بیماری به شدت بد بین بود، ولی در نهایت به این نتیجه رسید که با وجود همه تردید ها و بی اطمینانی ها از ادامه زندگی، باید از تمام لحظات زندگی لذت ببرد.

وی می گوید: « در ۴۹ سال گذشته من همواره با احتمال وقوع یک مرگ زودرس زندگی کرده ام . من از مرگ نمی ترسم ولی عجله ای هم برای مردن ندارم»

کتاب استیون هاوکینگ، به نام « تاریخ فشرده ای از زمان» که در سال ۱۹۸۸ انتشار یافت و حدود ۱۰ میلیون نسخه از آن به فروش رفت، وی را به یک چهرهء علمی مشهور بدل ساخت. در آن کتاب وی می گوید: « اگر دانشمندان بتوانند محاسبات و فرضیه های لازم برای توضیح هر پدیده و ماده موجود در هستی را کشف و تنظیم کنند، در آن صورت بشر خواهد توانست فکر خدا را بخواند .»

در مصاحبه با روزنامه گاردین و در پاسخ به سؤال « رسالت انسان چیست و آدمی چگونه باید زندگی کند؟» استیون هاوکینگ می گوید : « ما باید به دنبال آن باشیم که از اعمال خود بزرگترین ارزشها را بیافرینیم .» به عنوان مثال او به موارد مهمی از دستاوردهای علمی مثل کشف و شناخت «دی ان ای» (DNA) و یا معادلات پایه ای علم فیزیک اشاره کرده و چنین پیشرفت هایی را رسالت و ارزش زنده گی بشری می داند.

وی تاکید می کند که ارزش علوم و یاد گیری در این است که جهان هستی فقط به این وسیله شناخته می شود . از نظر وی شکل گیری کائنات، منظومه ها و سیاره ها روندی نامنظم و بی مقدمه است و بنابر این موجودیت انسان روی کره زمین یک امر تصادفی است.

\*\*\*

بنده، نه به جهات ساینسی و اکادمیک این نظرات کار دارم و نه آنها را لزوماً آخرین کلام در معرفت بشری میدانم ولی با تمام اینها بخصوص از دیدگاه اخیر الذکر «موجودیت انسان روی کره زمین یک امر تصادفی است» به شدت تکان خورده ام . این تکان نه مثلاً به دلیل این است که در حال حاضر همین انسان (بشر!) با صرف بیلیونها دالر و مغز و انرژی خیلی از بهترین های بشر و بهترین و بالاترین تکنولوژی های بشری مصروف پروژه فوق عظیم «سیتی» است که جستجوی حیات و تمدن های حتی پیشرفته تر از آخرین تمدن بشری را در کرات دیگر کیهان مد نظر دارد . باید صراحت بخشید

که فرض در این پروژه آن است که کرات مانند زمین در عالم فراوان اند و بنابر آن، اینکه آنها مدارج تکامل مانند زمین را پشت سر گذاشته و حتی به دلایلی چندین مرتبه از گونهء حیات و بشر در زمین، پیش تر رفته باشند، افزون میباشد . شاک یا تکانی که من از سخنان دانشمند هاوکینک برداشتم، کاملاً به دلایل زمینی و حتی بیحد غیر علمی در رابطه بود . من از اصل **یک تصادف بودن بشر** و به تبع آن حیات در زمین، حتی به ارزش و بهای بیشتر آن ها متمرکز شده و در برابر این نادره های تکامل و آفرینش، به بهت و اعجاب بیان نشدنی و در تصویر نگنجیدنی دچار آمدم . معلوم است که چنین حالتی به فاکت ها و حقایق و اندیشه ها و خاطره ها و ذهنیت هایی مستقیماً متناسب است که مرا انباشته اند، از آن جمله، هفتهء گذشته ضمن گذری بر دهلی کهنه این تصویر را برداشته بودم :



و در باز گشت، به صحنهء تپیک و اندیشه بر انگیز دیگری بر خورد نمودم .



این ها زوج بسیار جوان و احتمالاً هم تازه عروس و داماد اند، و پی بر آورده شدن حاجتی اینجا در معبد هنومان جی آمده اند . با طی مراحل عبادی ی مفصل در حضور نماد های عقیدتی و نزد پندیت ها و خدام معبد، اینجا در کناره چپ آن، مراتب نهایت عقیدت و استدعای خویش را به جا آورده و امیل گل خاص مراسم مذهبی را نثار تمثال « لینگا » - نماد باروری و توالد و تناسل - نموده اند تا فرزند یا فرزندان دوست داشتنی و خواستنی به ایشان عنایت گردد .

معلوم است که هرگاه «تصادف» کدام نارسایی و ناتوانی ی جنسی و ولادی موجود نباشد، ایشان به این مراد میرسند و به زودی صاحب فرزندان دلخواه میگردند . همچنان میتوان خوشبین بود که « تصادف » اینکه آن فرزندان پس از به دنیا آمدن، مانند کودکان تصویر بالاتر در گرمای حدوداً 40 درجه یا ... روی خیابان رها شوند و آنگونه خواب یا غش کنند، پیش نخواهد آمد .

معنای سخن من این نیست که برای کودکان بالا عندالموقع دعا و استدعای درست نشده و بالنتیجه گرفتار آن سرنوشت گردیده اند. اگر ما از این مقایسه چنین معانی استخراج کنیم، سلامت عقلانی ی مان مورد شک است !

فقط مشاهده سر و وضع این عروس و داماد، کفایت میکند تا موقعیت آنان در جامعه و سلسله مراتب مادی و اقتصادی را دریابیم و در نتیجه وضع فرزندان ایشان در آینده را متفاوت از وضع آن دیگران، استنتاج نمایم .

ولی مسأله به غایت مهمتر این است که آیا متفاوت بودن وضع کودکان این زوج و زوج های مماثل، به معنای داشتن **بهترین** (( دوران کودکی )) برای آنان خواهد بود؟

باید بلافاصله قید شود که (( بهترین دوران کودکی )) به معنای سیر و معمور و در ناز و نعمت بودن نیست . این حالت برای آنچه بشریت میخوانیم، هیچ ارزشی ندارد . لذا ((بهترین دوران کودکی)) آن است که ((بشر کمال مطلوب شدن)) کودک را تأمین و تضمین کند، بشریکه به فرموده استیفن هافکینگ «از اعمال خود بزرگترین ارزش ها را بیافریند!»

در مورد کودکان خیابانی ی بالا سخنان بخصوص عاطفه بر انگیز زیاد است و اتفاقاً آن سخنان، فراوان هم گفته و شنیده و سروده و سرانیده شده و کماکان میشود. صرف باید یاد آوری کنم که دست کم مادران این کودکان هم وضع همان ها را داشته و کمی اینسو تر از آنان دراز کشیده یا افتاده بودند که بنابر نزاکت هایی نتوانستم و نخواستم عکس شان را بردارم .

ولی غایه این یاد داشت هرگز مسایل عاطفی و سیاسی و مذهبی .. نیست . عاطفی تر و سیاسی تر و مذهبی تر... از این نماد ها و حقایق در جهان کنونی یعنی بیرون از هند و دهلی بیحد زیاد است و همین طور مندرجات تصویر کاملاً تصادفی ی پایانتز آن هم به جهت اینگونه ملاحظات حقیر انتخاب نشده است !



کودکان بشری در افریقا و جاهای دیگر

این یک انگیزش و نیاز غریزی است که موجود زنده باید تولید مثل کند و میکند. حیات به معنای یک «تداوم» همین است، ولی مورد بشر، از سایر موجودات حیه، تفاوتی بنیانی پیدا کرده است.

اولاً سعی میکنیم این **تفاوت** را با حساسیت ضروری و احساس مسئولیت لازم دریابیم و درک کنیم! چرا که بدون این درک و دریافت، قادر به هیچ کار و اثر و تأثیری نخواهیم بود.

نوزاد هر حیوانی، یک **حالت کوچک** همان حیوان مشخص است، ولی نوزاد بشر مشخص، حالت کوچک همان بشر مشخص نیست. **محراق مسئله** همین جاست و لاغیر!

هدف از مقوله «**بشر مشخص**» یک شخصیت شخیص اجتماعی – فرهنگی میباشد. مانند یک مسلمان با سواد متوسط الحال، یک هندوی فقیر مکتب ندیده، یک سیکهه ثروتمند با دانش، یک عیسوی متخصص مرفه، یک بی مذهب فیلسوف کم درآمد....

نوزاد یعنی کودکی که از هر کدام اینها به دنیا می آید، برخلاف دیگر جانوران، حالت کوچکی از هیچکدام آنها نیست.

آیا لازم است این حقیقت ذریعهء تجربه ثابت شود؟

اگر بلی، پس لطفاً گوسالهء یک گاو مشخص یا نوزادی از هر جانور مشخصی را که مایلید، بلافاصله پس از ولادت، ببرید نزد گاو یا جانور مشخص دیگر در مکانی کاملاً متفاوت، این گوساله با شیر و خلیات و عادات و ذهنیات گاو مشخص دیگر هم، بالاخره چیزی است تقریباً از همه جهات مانند مادر (و پدر) اصلی!

اما نوزاد یک مسلمان با سواد متوسط الحال، را بسپارید مثلاً به یک هندوی مکتب ندیدهء فقیر، حدوداً شش سال پس که نخستین و مهمترین مرحله کودکی ی بشر است، شما 100 فیصد با یک چوچه هندوی مکتب ندیدهء فقیر مواجه میشوید که هیچ تشابهی با مسلمان با سواد متوسط الحال ندارد و کذا و کذا و کذا!!!

چرا چنین است؟

زیرا که بشر فقط یک **موجود بیولوژیکی** نیست و حتی آدمیزاد تا زمانیکه در حدود مرز های بیولوژیکی است، بشر نیست!

بشر بودن، **اجتماعی – فرهنگی بودن** میباشد و ابعاد اجتماعی – فرهنگی ی شخصیت بشر در رحم مادر ساخته نمیشود و ساخته شده نمیتواند. لذا دوران کودکی در بشر به

خاطری طولانی است که مغز او، ابعاد اجتماعی – فرهنگی را در پیوند با محیط بلا فصل، ساخته برود.

بزرگترین نادانی ی نسل های پیشین و قسمت اعظم نسل های موجود، نادانی در قبال خدا یا کائنات نه، بلکه در برابر (( دوران جبری و هدفمند و قانونمند کودکی )) بوده است و میباید .

حتی تصور میشود که غلظت و پهنای این نادانی و باور های زیانبار در رابطه نظر به دوران های اولیه و عصر حجر، در دوران های پسین، پا به پای بغرنجتر شدن زنده گانی ی بشری، افزایش یافته است .

انسانشناسان در حوالی ی سالیان 1860 به مطالعات و تحقیقات بیحد مهم در یک تعداد قبایل بیشتر جنگلی که هنوز در شرایط عصر حجر یا نزدیک به آن میزیستند، پرداختند . کلیاتی از همچو تحقیقات در مورد قبایل دیری در آستریلیا، قبایل بیرهور در شوناکتاپور هندوستان و قبیلهء پاوندا در افریقای جنوبی در نخستین بخش کتاب تاریخ جامع ادیان اثر جان بایرناس آمده است .

درین متون دیده میشود که عصر حجری ها، وسواس و توجه خیلی جدی به فصل کودکی ی فرزندان خود داشتند و برای آنکه یک پسر یا دختر را بشر بالغ و کامل به حساب آورند، تدابیر و اقدامات شگفت انگیز و سخت و جدی را به منصفه عمل میگذاشتند .

منجمله قبیله دیری پسران خود را برای آنکه بتواند چون مرد بالغ و کامل وارد جامعه شود، طی مراسم شاق و طولانی ظاهرآ میمیراندند و از نو متولد میساختند و یا هم طی مراسم عجیبتز ولی با معناتر (( ویلیارو)) میکردند و آن اینکه پسر را بی خبر به عمق جنگل می بردند و در آنجا بر بدن او، پیر مردانی از اقاربش، خون خود را می افشاندند و بدن جوان را جرحه جرحه میکردند تا این خون درون بدن وی برود و بدینگونه معنویات و فرهنگ پیران به جوان منتقل گردد . سپس او را یکه و تنها به جنگل وا می نهادند تا آنکه زخم هایش بسته شده التیام پیدا کند و آنگاه میتواندست به آغوش خانواده و قبیله بر گردد و در عوض، این برگشت ظفرمندانه موجب جشن و شادی ی بسیار بزرگ در قبیله میگردد که همسایگان هم در این شادمانی شرکت مینمودند و چه بسا منازعات سخت و مزمن در همچو مراسم مبارک، ریشه کن میگردد .

می بینیم که این درک و احساس و دریافت که اساس آن همانا حساب باز نکردن بلافصل بر نوزاد و کودک به عنوان بشر کامل، یا بشر کامل ولی کوچک است، در تمدن ها و ادیان و فرهنگ های پسین و پیشرفته، با تکبر آمیخته به جهل، مصادره شده و حتی این فرهنگ ها، مدعی ی معجزات بزرگ در کودکی ی بعضی اشخاص و افراد گردیده،

بالتیجه مرز های کودکی و بزرگسالی ی به جا و درست و قانونمند را مغشوش و آشفته هم ساخته اند .

مشکل بتوان تصور کرد، بشریتی که بر نادانی در برابر (( دوران جبری و هدفمند و قانونمند کودکی )) همه جانبه غلبه یافته است، چگونه بشریتی خواهد بود !؟

بنده با احتساب آنچه بشریت تاکنون درین راستا دریافت کرده است، کمابیش اطمینان دارم که نوع ما به این مرتبه عالی ی عقلانی، نهایتاً دست خواهد یافت !



نوجوانان، حینیکه در یکی از هزاران مکتب مشابه هند به صنف های درسی می روند .

غالباً در چنان مرحله بلند عقلانی ی اجتماعی – فرهنگی، کودک و نوجوان تا حدوداً 18 ساله گی به مراتب بیشتر از آنکه متعلق به خانه و خانواده و قوم و قبیله و ملت و مذهب و نژاد و جغرافیایی، محسوب گردد، ماده خام اجتماع واحد بشری و مربوط به اجتماع واحد بشری، شناخته شده از شیرخوارگاه گرفته تا کودکستان و دبستان و دبیرستان و دانشگاه ... یکسره، توسط اجتماع توحید گشته بشری، دایه گی و تغذیه و تربیه و آموزش و پرورش خواهد گشت و بیش از هر چیز و هرکس و پیش از هر چیز و هرکس، هر آدمیزاده فرزند چنان بشریتی خواهد بود !

اگر **اجتماعی – فرهنگی بودن**، معرف بشر و شناسهء بشر است، این مفهوم از هم اکنون در چوکات های تنگ و تاریک گله ها و قبایل عصر حجری و حتی سیاهه های بدتر و وامانده تر و برجامانده تر از آنها نمی گنجد . باید همه احاد در مفهوم کبیر **بشریت** تحلیل

بروند، و الا بشریت در اجزای بیمار و معیوب و مفلوک تحلیل خواهد رفت و سرنوشت فجیعتر از دیناسور ها را به دست خویش برای خود فراهم خواهد کرد .

از جنگ ها و مسابقات لجام گسیختهء تسلیحاتی ی بزرگ گرفته تا تجربه های ناشی از انفجار انتحاری کودکان خورد سال، همه و همه سجل رد ناپذیر چنین حقیقت مهیبی را به دست میدهد .

فرد و بشریت نمیتواند تا ابد بیرون از دترمینیسم قانون « جزء و کل » پایدار بماند !